

بررسی تطبیقی ویژگی‌ها و روش‌شناسی‌های علوم اجتماعی و علوم طبیعی از دیدگاه پوپر

عبدالمجید کرامت‌زاده*

چکیده

کارل پوپر فیلسوفی است که در اتریش به دنیا آمد و در انگلستان به تحصیل پرداخت. وی در بازسازی و نقد و اصلاح دیدگاه اثبات‌گرایان بسیار تلاش کرد. از آنجا که یکی از راه‌های ارزیابی و فهم مکاتب علمی، بررسی و تلخیص و استخراج دیدگاه آنها در خصوص ویژگی‌ها و مشخصات علم است، این مقاله سعی دارد به عنوان نمونه، به طرح ویژگی‌های روش‌شناسی علوم اجتماعی از دیدگاه پوپر و ارزیابی و فهم جایگاه او به عنوان فیلسوفی ما بعد اثبات‌گرا بپردازد، تا درک بهتر دیدگاه اثبات‌گرایان و علم‌شناسی ما بعد اثبات‌گرا میسر گردد.

واژه‌های کلیدی: فلسفه علم، روش‌شناسی علوم اجتماعی، روش‌شناسی علوم طبیعی، اثبات‌گرایی، ابطال‌گرایی، کارل پوپر.

مقدمه

تدوین نظریه‌های جدید در عرصه علوم انسانی و اجتماعی که مبتنی بر مبانی فرهنگی و اصول دینی باشد، مستلزم اتخاذ مواضع اصولی در حوزه روش‌شناسی علوم انسانی و اجتماعی است. متأسفانه حوزه‌های فلسفی ما در زمینه مباحث معرفت‌شناسی و روش‌شناسی، فعالیت علمی مستقل و ریشه‌داری انجام نداده‌اند. البته بسیاری از فیلسوفان مسلمان، برخی از مسائل این دو حوزه را به اجمال در بحثهای فلسفی خود مطرح کرده‌اند، اما هنوز به طور دقیق نمی‌توان گفت که موضع فیلسوفان مسلمان در هر کدام از این مسائل چیست و آیا بر اساس مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی مورد نظر فیلسوفان مسلمان می‌توان به نظامی علمی در حوزه مطالعات انسانی و اجتماعی دست یافت؛ نظامی که از یک سو در حل مسائل و مشکلات مورد نظر موفق بوده و از سوی دیگر، تضاد و تعارضی با مبانی دینی و فرهنگی ما نداشته باشد.

در این اینجا، اشاره‌ای کوتاه به سابقه تاریخی مباحث روش‌شناسی می‌تواند اهمیت این بحث را بیش از پیش آشکار نماید. پس از انقلاب علمی در اروپا، جمعی از دانشمندان و فیلسوفان غربی به تفصیل به این مسئله پرداختند که «چرا نتایج تحقیقات در علوم طبیعی و شیمی، از نتایج تحقیقات در عرصه‌هایی چون فلسفه و اخلاق یقین‌آورتر است؟» یکی از اولین پاسخهای ارائه شده به این پرسش آن بود که علوم تجربی (برای مثال فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی) روشی را دنبال می‌کنند که به نتایج دقیق‌تر و یقین‌آورتر می‌انجامد. این دانشمندان و فیلسوفان، پس از این مدعی شدند که اگر قرار است تحقیقات در حوزه مسائل انسانی و اجتماعی به عرصه تحقیقات علمی گام گذارد، باید از روش مورد استفاده در علوم طبیعی بهره گیرد. پوزیتیویستهای اولیه (برای مثال کارنپ) سخت بر این عقیده پافشاری می‌کردند و انتقادهای فلاسفه پدیدارشناس و طرفداران رویکرد تفهیمی را پاسخ می‌دادند. نظریه ابطال‌گرایی یا به تعبیری رویکرد عقلانیت انتقادی پوپر، هر چند در برخی مبانی معرفت‌شناسی با مکتب پوزیتیویسم مشترک است، در حوزه روش‌شناسی با پوزیتیویسم تفاوت‌های جدی دارد؛ برای مثال اگر معتقدان پوزیتیویسم منطقی قائل بودند که علوم انسانی باید به طور کامل از اصول و قواعد روش‌شناختی مورد استفاده در علوم طبیعی بهره گیرند، پوپر بهتر می‌داند که در برخی موارد، علوم طبیعی از روشهای رایج در علوم اجتماعی استفاده کنند.

در این مقاله سعی شده است، ویژگی‌های علوم انسانی از دیدگاه پوپر و شباهتها و تفاوت‌های آن با علوم طبیعی مورد ارزیابی قرار گیرد و روشهای پیشنهادی او برای این دو حوزه معرفی شود. پوپر در مقام ارزیابی سازگاری روشهای موجود در علوم انسانی و اجتماعی و علوم طبیعی، به عناصر و ویژگی‌هایی اشاره کرده و دیدگاه خود را هنگام جرح و تعدیل دو رویکرد طبیعت‌گرا و ضد طبیعت‌گرا بیان می‌کند. این ویژگی‌ها عبارت است از: تعمیم^۱، آزمون و تجربه^۲، بداعت^۳، پیچیدگی^۴، نادرستی پیش‌بینی^۵، عینیت و ارزیابی^۶، کل‌گرایی^۷، فهم شهودی^۸، روشهای کمی^۹ و ذات‌گرایی در برابر اسم‌گرایی^{۱۰}. آشکار شدن دیدگاه پوپر در خصوص این عناصر و ویژگی‌ها، ما را با حدود و شرایط و اوصاف روش‌شناسی علوم اجتماعی و نسبت آن با روش‌شناسی علوم طبیعی آشنا می‌سازد.

۱. تعمیم

تعمیم، یعنی جریان یافتن امور مشابه در اوضاع و احوال مشابه، در همه مکانها و زمانها، که پذیرش آن مستلزم پذیرش قانون یکنواختی عمومی طبیعت است. طبیعت‌گرایان (کسانی که معتقدند علوم انسانی باید از روشهای علوم طبیعی پیروی کنند) این ویژگی را از روشهای مورد استفاده در علوم طبیعی، به روشهای علوم اجتماعی تسری می‌دهند. در مقابل، ضد طبیعت‌گرایان منکر این ویژگی برای علوم انسانی و اجتماعی هستند و تعمیم را ویژگی منحصر به فرد علوم طبیعی می‌دانند، آنان بر این باورند که اوضاع و احوال مشابه در پدیده‌های انسانی و اجتماعی تنها در یک دوره تاریخی خاص قابل مشاهده است و این شباهتها از یک دوره به دوره دیگر قابل انتقال نیست. این ادعا به معنی نفی تعمیم در روش‌شناسی علوم انسانی و اجتماعی است. پوپر علاوه بر اینکه این قاعده طبیعت‌گرایان را نمی‌پذیرد، استفاده از آن را هم در علوم اجتماعی خطرناک توصیف می‌کند. به اعتقاد وی برخی از آثار این قاعده روش‌شناختی، جبرگرایی و پذیرش هر امر اجتناب‌ناپذیر است. پوپر ابتدا بیان می‌کند که به جای تلاش بیهوده به منظور پیروی از روش علوم طبیعی در علوم

1. generalization.

2. experiment.

3. novelty.

4. complexity.

5. inexactitude.

6. objective and valuation.

7. holism.

8. intuitive understanding.

9. quantitative methods.

10. essentialism versus nominalism.

اجتماعی و جستجوی قوانین عام در پدیده‌های اجتماعی، بهتر است در علوم طبیعی، از روش‌های علوم اجتماعی استفاده کنیم. به عبارت دیگر، منظور پوپر این است که دانشمندان در عرصه علوم طبیعی با قوانینی کار می‌کنند که به دوره‌های تاریخی خاصی محدود می‌شود (پوپر، ۱۹۴۴، ص ۸). وی در پانوشت کتاب *فقر تاریخی‌گری* بیان می‌کند که این اندیشه را از نویرات^۱ در کتاب *Erkenntnis* (جلد ۶، ص ۳۹۹) وام گرفته است. پوپر برخلاف موضع پوزیتیویستها (که روش‌شناسی علوم اجتماعی را همان روش‌شناسی علوم طبیعی می‌دانند) و هم‌چنین برخلاف نگرش ضد طبیعت‌گرایان (که روش‌شناسی علوم اجتماعی را کامل و مستقل از روش‌شناسی علوم طبیعی معرفی می‌کنند) بیان می‌کند که شایسته است در این زمینه، علوم طبیعی از روش‌شناسی علوم اجتماعی پیروی کند. البته وی در ادامه بحث خود به تعدیل این پیشنهاد می‌پردازد؛ زیرا از اصول موضوعه روش علمی مورد قبول پوپر این است که «ما باید در جست و جوی قوانینی باشیم که دامنه صحت آنها نامحدود باشد». از سوی دیگر، همچنان که پوپر بیان داشته، اگر تغییر در قوانین علمی روا باشد و به عبارت دیگر، اگر یکی از ویژگی‌های قوانین علمی، تغییرپذیری آنها باشد، این تغییرپذیری را می‌توان با قوانین علمی توضیح داد (پوپر، ۱۹۷۵، ص ۱۰۳). ایرادی که در ارتباط با این قاعده بیان شده، آن است که هر مشاهده شگفت‌آور و دور از انتظاری، با «امکان تغییر قانون» قابل توضیح می‌شود. روشن است که اتخاذ این موضع، با منطق اکتشاف علمی پوپر (نفی هرگونه نظریه‌پردازی مقاوم در برابر آزمون و ابطال تجربی) سازگار نیست.

بنابراین، می‌توان گفت: از آنجا که پوپر استقرا را به طور کامل رد و روش علمی تعمیم مشاهده‌ها را به منظور رسیدن به نظریات علمی انکار می‌کند، روش تعمیم استقرایی در علوم اجتماعی را نیز قبول ندارد.

۲. تجربه

اغلب تجربه را به عنوان روش علوم تجربی معرفی می‌کنند. در تجربه، با به‌کارگیری کنترل‌های مصنوعی و جداکردن برخی پدیده‌ها از بستر طبیعی خود، دو هدف عمده را پیگیری می‌کنند: یکی تعمیم پدیده‌های قابل مشاهده، به منظور رسیدن به نظریه، که پوپر سخت با آن مخالف است و دیگری آزمون نظریه و فرضیه پیشنهادی که پوپر موافقت خود

1. Neurath.

را با آن اعلام می‌کند (پوپر، ۱۹۴۴، ص ۸). لازم به ذکر است که تجربه، خود بر اساس این اندیشه و پیش فرض که «پدیده‌های مشابه» (معلول)، در موقعیتهای مشابه (علت) به وجود خواهند آمد، شکل می‌گیرد. با در نظر گرفتن این مطلب، مناقشات پیشین در بحث تعمیم بر این بحث نیز وارد می‌شود. پوپر در یک داوری آشکار در خصوص تجربه، ضمن قبول پیچیدگی‌های پدیده‌های انسانی و اجتماعی، که ناشی از حضور اراده و اختیار انسان است، بیان می‌کند که تفاوت موجود در این دو علم، بیش از اینکه تفاوت در نوع و ماهیت باشد، تفاوت در درجه است. پوپر تجربه‌پذیری در علوم انسانی و اجتماعی را بر مبنای قبول قاعده روش ساختمان منطقی یا عقلایی در رفتار انسان روش صفر معرفی می‌کند. روش صفر، ساختن مدلی بر مبنای این فرض است که همه افراد مورد نظر در تحقیقات علوم اجتماعی، از عقلانیت کامل برخوردار هستند یا به اطلاعات کاملی دسترسی دارند. پوپر این مبنا (پذیرش فرض عقلانیت کامل در رفتار انسانی و دسترسی انسانها به اطلاعات کامل) را در این مدل، نوعی مختصات صفر فرض کرده و مدعی است که در علوم اجتماعی، صرفاً میزان انحراف انسانها از این مبنا تخمین زده می‌شود؛ به عبارت دیگر در این روش، مقایسه‌ای میان رفتار عملی انسانها و رفتار در نظر گرفته شده برای مدل (مختصات صفر برای رفتار انسانی که از عقلانیت کامل و اطلاعات کامل برخوردار است) انجام می‌شود (همان، ص ۱۴۰).

پوپر تأکید می‌کند که تجربه‌هایی با مقیاس بزرگ در علوم اجتماعی، هرگز تجربه‌ای به معنای دقیق تجربه در علوم طبیعی نیست. از سوی دیگر، چنین تجربه‌هایی در آزمایشگاهی که جدای از جهان واقع وجود داشته باشد، صورت نگرفته و نمی‌گیرد، چرا که هنگام انجام دادن چنین تجربه‌ها و آزمونهایی، به علت واقعی بودن فضای تجربه (و نه مصنوعی بودن آن) اوضاع و احوال اجتماعی تغییر می‌کند و هرگز نمی‌توان آن تجربه‌ها و آزمونها را با فراهم کردن اوضاع و احوال واقعاً مشابه، تکرار کرد. به اعتقاد پوپر، در هر مرحله از تکرار آزمون و تجربه، اوضاع و احوال اجتماعی تغییر می‌یابد و ما شاهد حادثه و واقعه‌ای نو خواهیم بود (همان، ص ۸). این مسئله با ویژگی «بداعت» در پدیده‌های اجتماعی که در ذیل تشریح می‌شود، مرتبط است.

۳. بداعت

سؤال عمده در این بخش، این است که «آیا پدیده‌های انسانی و اجتماعی برخلاف پدیده‌های طبیعی از ویژگی بداعت و عدم تکرارپذیری برخوردارند؟» و «آیا بداعت به یک

اندازه شامل هر دو دسته پدیده‌های انسانی و طبیعی می‌شود؟» به نظر پوپر هیچ حادثه‌ای (طبیعی یا اجتماعی) عین حادثه دیگر نیست، زیرا حادثه جدید پدیده‌ای بدیع است که در وضعیت جدیدی به وجود آمده است. پس به طریق اولی در پدیده‌های اجتماعی که از عناصر و وضعیت متغیرتری نسبت به پدیده‌های طبیعی برخوردار است، تکرارپذیری که شرطی برای تجربه‌پذیری است، منتفی است (همان، ص ۱۰). این عبارت به این معناست که محقق علوم اجتماعی باید پدیده‌های اجتماعی را با ویژگی بداعت ذاتی تعقیب و مطالعه کند. سرانجام پاسخ پوپر به دو سؤال این بخش این است که ویژگی بداعت به پدیده‌های مورد مطالعه در علوم اجتماعی منحصر نیست و تفاوت بین پدیده‌های طبیعی و اجتماعی در این شاخصه (بداعت) تفاوت در درجه است و نه در نوع و ماهیت.

۴. پیچیدگی

در آغاز امر به نظر می‌رسد که پدیده‌های اجتماعی پیچیدگی خاصی دارند و در مقابل، پدیده‌های طبیعی ساده و فاقد هر گونه پیچیدگی ویژه‌ای هستند. حتی به نظر می‌رسد، امکان جدا کردن مصنوعی پدیده‌های طبیعی از بستر طبیعی خود، به منظور تجربه و آزمایش وجود دارد و امکان این امر در مورد پدیده‌های انسانی و اجتماعی بسیار کم است. همین تلقی باعث شده که علوم اجتماعی، پیچیدگی مضاعفی نسبت به علوم طبیعی داشته باشند. اما پوپر به عکس این قضاوت، معتقد است که اولاً تحلیل هر وضعیت اجتماعی غیر مجرد (غیر مصنوعی) به علت پیچیدگی آن بسیار دشوار است و این امر در مورد پدیده طبیعی غیر مجرد (غیر مصنوعی) نیز صادق است. ثانیاً دلایلی کافی در دست است که علوم اجتماعی از علوم طبیعی پیچیدگی کمتری دارند؛ چرا که در اغلب فعالیت‌های اجتماعی، عنصری از عقلانیت^۱ (روش صفر سابق الذکر) وجود دارد که انسانها بیش‌تر براساس آن

۱. پوپر این عنصر عقلانیت را در روش‌شناسی علوم اجتماعی خود با نام اصل عقلانیت معرفی می‌کند. براساس این اصل که در «منطق وضعیت» تبیین می‌شود، افراد در شرایط مختلف متناسب با آن شرایط، کنش نشان می‌دهند. اصل این سخن، تبعیت نسبی انسان از شرایط و تأثیرگذاری ضرورت‌های حاصل از شرایط، بر انسان است. لذا در تبیین یک عمل یا یک رویداد اجتماعی خاص باید موقعیت و شرایط عاملان و اهداف و باورهای آنان مشخص شود. پوپر این صفت را صفتی مشکک و با اختلاف مراتب در انسانها می‌داند. به هر حال اصل عقلانیت به مفهوم اصل عمل متناسب با موقعیت و شرایط است که معنی‌دهنده تبیینها در عمل اجتماعی است. بر این اساس پوپر توصیه می‌کند که ما باید تمام تلاش‌های نظری و تمام نظریه‌های تبیین‌گر خود را در درون یک تحلیل از موقعیت و شرایط، درون یک نظریه یا مدل جای دهیم (پوپر، ۱۹۹۲).

عمل می‌کنند. از آنجا که این عنصر عقلانی در درون شخص محقق نیز وجود دارد، به صورت ساده‌تر می‌توان برای تبیین رفتار اجتماعی انسانها مدل‌های نسبتاً ساده‌ای ساخت و این مدلها را به عنوان تقریبهایی به منظور کشف واقعیت آن پدیده‌ها (رفتارهای اجتماعی انسان) به کار برد. به عقیده پوپر پدیده‌های طبیعی فاقد این ویژگی می‌باشند (پوپر، ۱۹۴۴، ص ۱۲). به طور خلاصه می‌توان گفت که پوپر پیچیدگی پدیده‌های اجتماعی را نسبت به پدیده‌های طبیعی کمتر می‌داند.

۵. پیش‌بینی

«آیا پیش‌بینی از وظایف علوم اجتماعی است؟» سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود، سؤالی اساسی و قابل تأمل در تعریف علم نزد هر یک از فیلسوفان است؛ به‌ویژه تأثیر پیش‌بینی‌ها بر وقایع آینده جذابیت بحث را دوچندان می‌کند. توضیح اینکه پیش‌بینی‌ها ممکن است بر نتایج حاصل از پیش‌بینی تأثیر داشته باشند. این همان چیزی است که تحت عنوان اثر ادیپوس^۱ شناخته شده است. این تأثیرگذاری هم می‌تواند منجر به وقوع پیشامد پیش‌بینی شده، شود و هم ممکن است از وقوع آن جلوگیری کند.

پوپر ادعا می‌کند که پیش‌بینی صحیح و تفصیلی در علوم اجتماعی غیر ممکن است، چرا که خود این پیش‌بینی‌ها سبب بروز اعمالی خواهند شد که ممکن است مانع از وقوع پیش‌بینی‌ها شود یا به طریقی بر آنها اثر بگذارد (همان، ص ۱۳). وی با تقسیم‌بندی پیش‌بینی‌ها به دو گونه پیش‌بینی‌های پردامنه یا درازمدت و پیش‌بینی‌های کم‌دامنه یا کوتاه‌مدت به ارزیابی تضاد پیش‌بینی‌ها در علوم اجتماعی نظر می‌افکند. او پیش‌بینی‌های کوتاه‌مدت را به علت نقصانهای بزرگ، که در ماهیت تبیین آنها وجود دارد، بی‌اهمیت می‌داند. در عوض، پیش‌بینی‌های پردامنه را به علت اهمیت و تأثیر فراگیر آنها، که جبران‌کننده کمبود دقت آنهاست، مهم و قابل تأمل می‌شمارد (همان، ص ۱۲). از سوی دیگر، تأثیر پیش‌بینی‌ها در پدیده‌های پیش‌بینی شده، حتی در علوم طبیعی نیز جای تأمل و دقت دارد. حتی در علم دقیقی چون فیزیک، اگر فرایند مشاهده به مبادله انرژی میان شخص مشاهده‌کننده و امر مشاهده شده منتهی شود، عدم قطعیت^۲ را سبب می‌شود. این امر ناشی

۱. در افسانه‌های قدیمی آمده است که ادیپوس پدر خود را که هرگز ندیده بود، کشت و این نتیجه آن پیش‌بینی بود که سبب شده بود پدرش او را ترک کند.

2. indeterminacy.

از آن است که شیء مشاهده‌کننده و شیء مشاهده‌شده، هر دو در جهان فیزیکی واحد قرار داشته و عمل و عکس‌العمل متقابل دارند. اما باید توجه داشت که این ویژگی (عدم قطعیت) در علوم اجتماعی به مراتب برجسته‌تر و آشکارتر است. به این دلیل که دو طرف این مسئله (مشاهده‌کننده و مشاهده‌شونده) از ارتباطات و تعلقات بیشتری در جهان اجتماعی واحد، برخوردارند. در علوم اجتماعی از آنجا که «پیش‌بینی» خود به عنوان پدیده‌ای اجتماعی شناخته می‌شود، می‌تواند در تسریع یا جلوگیری از وقوع پدیده اجتماعی دیگر (واقع شدن پدیده پیش‌بینی شده) مؤثر باشد. البته بین این دو حالت نهایی (تسریع در وقوع یا جلوگیری از وقوع پدیده پیش‌بینی شده)، حالات متوسط و میانی متعددی را می‌توان یافت؛ و به عبارت دیگر پدیده واقع شده چیزی مابین پدیده پیش‌بینی شده و نقیض آن است. این امر می‌تواند حالات ممکن بی‌نهایتی را دربرگیرد؛ به بیان دیگر، می‌توان گفت که هر چند پیش‌بینی اجتماعی، به عنوان بخشی از تحقیق، سعی دارد برای یافتن حقیقت تلاش کند، اما هم‌زمان با دنبال کردن آن هدف، تأثیر معین و مشخصی نیز بر اجتماع پیرامون خود می‌گذارد. این ویژگی که پیش‌بینی‌ها بر برخی از پدیده‌های اجتماعی تأثیر دارد، پیش‌بینی‌پذیر بودن پدیده‌های اجتماعی را مورد تردید قرار می‌دهد (همان، ص ۱۵). سرانجام می‌توان گفت که پوپر امکان پیش‌بینی در علوم اجتماعی را انکار می‌کند.

۶. عینیت و ارزیابی

در این بخش یک چنین سؤالی مطرح است: «اگر منافع، آرزوها و ارزشهای محقق، در علوم انسانی دخالت کنند، آیا می‌توان از عینیت علوم انسانی دفاع کرد؟»، «آیا در آنجا که تمایلات و منافع شخصی تا این حد در محتوای نظریه‌های علمی و پیش‌بینی‌ها تأثیر دارد، می‌توان نقش و تأثیر تعصب و جانبداری را بازشناخت و مانع از تأثیر آنها در مقام نظریه‌پردازی و ارزیابی نظریه‌ها شد؟»، «آیا باز هم می‌توان از حقیقت‌جویی و حقیقت‌یابی در علوم اجتماعی سخن به میان آورد؟»

اقتضای طبیعی چنین ویژگی‌ای (تأثیر پیش‌بینی در وقوع پدیده پیش‌بینی شده) این است که در علوم اجتماعی نمی‌توان جست و جویی عینی و حقیقی، مشابه با آنچه در علوم طبیعی با آن روبه‌رو هستیم، داشته باشیم. منافع خصوصی، تمایلات شخصی و قضاوت‌های فردی، هر نوع عینیتی را خدشه‌دار و با مشکل روبه‌رو می‌سازد. از این روی، عینیت و حقیقت، که

کمال مطلوب در تمامی علوم است، در علوم اجتماعی زیر سؤال می‌رود. از ثمرات این واقعیت تلخ، نسبی‌گرایی تاریخی در علوم اجتماعی است؛ به این معنا که اختلاف میان مکاتب اجتماعی گوناگون، بسته به نوع ارتباطشان با منافع شخصی و تمایلات موجود در یک دوره تاریخی یا ارتباطشان با منافع سیاسی، اقتصادی و طبقاتی، تحلیل و توجیه می‌شود و پیدایش هر نظریه اجتماعی به خواسته‌ها و نیازها و منافع محققان و نظریه‌پردازان آن دوره، پیوند می‌خورد. پوپر این امر را «جامعه‌شناسی معرفت» می‌خواند (پوپر، ۱۹۴۴، ص ۱۴). وی در مقام داوری و جمع‌بندی خود از این موضوع، به تعمیم چالش یاد شده (نسبی‌گرایی در علوم اجتماعی) می‌پردازد و این نکته انتقادی را مطرح می‌کند که اصحاب جامعه‌شناسی معرفت، عینیت را وابسته به روان‌شناسی فرد دانشمند و محقق می‌دانند. این در حالی است که پوپر هم چنین بر این باور است که دور دستی موضوع تحقیق و انفکاک کامل آن از شخص محقق در علوم طبیعی، مانع از آن نمی‌شود که جانبداری و جلب منافع شخصی و اعتقاد فرد دانشمند در فرایند تحقیق علمی دخالت نکند و حتی برخلاف انتظار، بی‌طرف پنداشتن محقق در علوم طبیعی، اصل «علم» را غیر ممکن می‌سازد. اما پوپر تأکید می‌کند که این کار، ما را به فروکاستن عینیت تحقیق به روان‌شناسی فردی نمی‌کشاند، همان کاری که اصحاب جامعه‌شناسی معرفت کرده‌اند. پوپر معتقدان به جامعه‌شناسی معرفت را دچار آشفتگی می‌پندارد، چراکه به عقیده وی، آنها از واقعیتی مهم و آشکار غافل هستند و آن، خصوصیت جمعی و عمومی علم و سازمانهای وابسته به آن است. به اعتقاد پوپر، هویت جمعی داشتن علم، انضباطی عقلانی را بر کار دانشمندان تحمیل می‌کند و مانع از نسبی‌گرایی در علوم می‌شود. پس به نظر پوپر، از طریق سنت نقادانه جمعی، عینیت علم تعقیب و تأمین می‌شود (پوپر، ۱۹۴۵). به نظر پوپر نادیده گرفتن هویت جمعی علم، توسط جامعه‌شناسان معرفت، باعث شده است که آنها همیشه علم را نسبی و وابسته به اوضاع محیط بدانند که این با بی‌طرفی علوم، نسبت به ارزشهای دانشمندان در تعارض است. به طور خلاصه، وابسته کردن علم به هویت تک‌تک عالمان، از نگاه پوپر بزرگ‌ترین مشکل جامعه‌شناسان معرفت قلمداد می‌شود. بر این اساس است که جامعه‌شناسان معرفت بی‌اطلاع از این حقیقت پنداشته می‌شوند که عینیت علم از شخص این یا آن دانشمند حاصل نمی‌شود و علم، ذاتاً هویت تاریخی و اجتماعی دارد. پوپر بر این باور است که وابسته بودن علم به ارزشهای عالمان و عینیت علم را فقط از راه مفاهیم قائم به جمع می‌توان توضیح داد.

پوپر در مقام بیان دیدگاه خود، تعلقات علم را به دو دسته تقسیم و آنها را از هم جدا می‌کند:

۱. تعلقات درون علمی که درباره وجه معرفت‌شناسی علم است و با صدق و کذب گزاره‌های درون نظام علمی مرتبط است.

۲. تعلقات برون علمی که می‌تواند معرفتی یا غیر معرفتی باشد.

به نظر پوپر تعلقات برون علمی، از علم قابل حذف و طرد نیست و همیشه علم با چنین تعلقات برون علمی آمیخته است و آنها در ساختار علم، حضوری جدی دارند و به هیچ‌وجه نمی‌توان از تأثیر آنها بر تحقیق علمی جلوگیری کرد. نکته‌ای که پوپر بر آن تأکید دارد، این است که این تعلقات هم در علوم طبیعی و هم در علوم اجتماعی شایع و معمول است و هر دو علم به یک اندازه از تعلقات برون علمی متأثرند. این دیدگاه پوپر توضیحی است برای کسانی که تعلقات برون علمی را ویژگی انحصاری علوم اجتماعی می‌دانند. وی معتقد است «انسانها آمیخته به ارزشها و تعلقات هستند و نمی‌توان این ارزش آلودگی را بیش از آنچه در علوم طبیعی موجود و معمول است، بر علوم انسانی بار کرد.» با توجه به این توضیحات، آنچه برای پوپر ضروری است، این نیست که تعلقات برون علمی از متن تحقیق پدیده‌های اجتماعی حذف شود، بلکه نکته مهم و ضروری این است که باید میان تعلقات درون علمی و تعلقات برون علمی، فرق گذاشته شود تا از خلط سطوح ارزش‌گذاری‌های انسان در تحقیق علمی و تبیین پدیده‌های اجتماعی جلوگیری شود و میان تعلقاتی که ماهیتی صرفاً معرفتی دارند و تنها ناظر به کشف حقیقت هستند (تعلقات درون علمی) و تعلقاتی که صرفاً به حل معضلی از معضلات اجتماعی می‌پردازد (تعلقات برون علمی) تفاوت قائل شد؛ به عبارت دیگر، برای پوپر ضروری است که بین پرسش از صدق و کذب نظریه‌ها از سویی و ارزیابی‌های برون علمی از سوی دیگر فرق گذاشته شود. وی این ویژگی (فرق نهادن بین تعلقات درون علمی و برون علمی) را یکی از ویژگی‌های روش علمی ابداعی خود می‌داند و اعتراف می‌کند که محال است بتوان فعالیت علمی را از ارزیابی‌ها و کاربردهای برون علمی و منافع حاصل از آن جدا کرد. آنچه مهم است، تفکیک این دو سطح توسط نقادی جمعی است که این امر به شکل مستمر و ادامه‌دار محقق می‌شود و خلوص تدریجی علم نیز از همین راه میسر می‌گردد. از آنجا که تمامی تحقیقات علمی آمیخته با ارزشها و آرمانهای فرد محقق است؛ به نظر می‌رسد که خلوص علم محض آرمانی، به ظاهر در چنین نظام

روش شناختی دست نیافتی باشد، ولی ما به مدد نقد جمعی و دائمی می‌کوشیم تا به آن آرمان مطلوب، یعنی خلوص علم (در مفهومی بین‌الذهانی) نزدیک‌تر شویم. پس ارزشها و تعلقات برون علمی را نمی‌توان از علم حذف کرد و نمی‌توان طرفداری شخص عالم نسبت به نحله، مکتب و فکر شخصی‌اش را از او گرفت؛ چرا که انسانیت انسان مبتنی بر تکیه‌گاه‌های روانی و فکری اوست و در صورت گرفتن این تکیه‌گاه‌ها، شخص عالم از میان می‌رود. این رویکرد پوپر، بر ضد رویکرد پوزیتیویست‌هاست، چرا که آنها شخص عالم را مثل ماشین خشک و مستقل از آرزوها و ارزشها در نظر می‌گیرند، ولی به نظر پوپر، علم فارغ از ارزش یافت نمی‌شود و تعلقات و قضاوت‌های شخصی را از هیچ کس نمی‌توان گرفت (پوپر، ۱۹۶۲، ص ۹۸). به نظر پوپر بدون نفی هویت بشری دانشمند، نمی‌توان او را از تعصبات و تعلقاتش جدا کرد. به عقیده پوپر حتی انگیزه‌ها و آرمانهای محض علمی نیز، عمیقاً در ارزشهای برون علمی و تا حدی دینی ریشه دارند، لذا دانشمند عینی یا محقق فارغ از ارزش را کمتر می‌توان یافت و بدون شور و اشتیاق، حتی در عرصه علوم محض نیز، نمی‌توان به چیزی دست یافت و حقیقتی را کشف کرد. پوپر تأکید می‌کند که اصطلاح شور و اشتیاق در فعالیت علمی صرفاً یک استعاره نیست، بلکه واقعیتی است که نمی‌توان از آن چشم پوشید. ذکر این نکته در اینجا خالی از فایده نیست که مهم‌ترین ارزش در تحقیق، کشف حقیقت است؛ اما ارزش انحصاری در دیدگاه پوپر این نیست، بلکه «مربوط به مسائل جامعه بودن» و «جذابیت موضوع تحقیق»، از ارزشهای درجه اول نزد اوست. لذا یکی از وظایف نقد علمی، این است که از خلط سطوح ارزشها بپرهیزد و ارزشهای علمی محض، نظیر: مناسبت، سادگی و غیره را از مسائل و تعلقات برون علمی جدا سازد.

پوپر ضمن پذیرش تأثیر وضعیت زندگی دانشمندان در چگونگی توصیف و تبیینهای ارائه شده در ارتباط با پدیده‌های اجتماعی، این تأثیر را بر علوم طبیعی نیز بار می‌کند و در مقابل معتقد است که پژوهش علمی هم بر زندگی اجتماعی تأثیر می‌گذارد و برای دانشمند اجتماعی که از این تأثیر آگاهی دارد، غیرممکن است که عینیت علمی (به مفهوم بی‌طرفی علمی) خود را در تحقیق حفظ کند، ولی پوپر این روش و روند را مخصوص علوم اجتماعی نمی‌داند، بلکه معتقد است که این ویژگی، هر محقق علوم طبیعی را نیز دربر می‌گیرد.

در مفهومی که از عینیت نزد پوزیتیویست‌ها شایع است، عینیت در علوم اجتماعی بسیار

دیرباب‌تر از علوم طبیعی است، چون در این مفهوم، علم عینی باید فارغ از ارزش^۱، و مستقل از هر گونه داوری ارزشی باشد؛ حال اینکه در علوم اجتماعی، رها شدن از نظام ارزشی ممکن نیست. پوپر، عینیت در این مفهوم را علم‌گرایی می‌خواند و ضمن محال شمردن این نوع عینیت (عینیتی که پوزیتیویست‌ها مدّ نظر داشتند)، عینیت در مفهوم مورد پسند خود را در قالب نقد جمعی همه محققان و مفهوم بین‌الذهانی علم تعقیب می‌کند و معتقد است اگر عینیت علم را منوط به عینیت محقق و بی‌طرفی ارزشی او بدانیم خطا کرده‌ایم. هم‌چنین اگر روش دانشمند علوم طبیعی را در این راستا از روش محقق علوم اجتماعی، عینی‌تر ببنداریم باز هم خطا کرده‌ایم. محقق علوم طبیعی نیز به اندازه محقق علوم اجتماعی، ارزش‌پذیر و متعصب است. دانشمندان علوم طبیعی اغلب بسیار متعصب و محافظه‌کارند و از آرای خویش با تعصب و بر اساس نظام ارزشی خود دفاع می‌کنند. شاهد این مدعا، تلاش عده‌ای از فیزیکدانهای معاصر، همچون پلانک و اینشتین، در بنا کردن نظریه‌های فیزیکی جزمی است که در برابر هر اندیشه جدید، سخت ایستادگی کردند (پوپر، ۱۹۶۱، ص ۹۵).

دیدگاه پوپر این است که روش انتقاد جمعی، تأمین‌کننده عینیت در تمامی علوم است، به علاوه، سنت نقد، سنتی جمعی است و در این فرایند، انتقاد از جزمیات مسلط، به رغم مقاومتهای موجود، پیشنهاد و تجویز می‌شود و عینیت مورد نظر علوم در این ارتباطات انتقادی تأمین می‌گردد. بر این اساس، عینیت علم به بی‌طرفی هر یک از محققان مبتنی نیست، بلکه بیشتر محصول اجتماعی نقد متقابل ایشان، تقسیم کار در میان آرمانها و همکاری در کنار رقابت و دوستی در کنار دشمنی آنان است. رقابت و همکاری مفهومی است که همیشه به صورت جمعی صورت می‌پذیرد و علم، محصول رقابت، همکاری و خرد جمعی است. نکته‌ای که لازم به ذکر است، اینکه نمی‌توان «نقد» را به شکل مجرد و منزوی و در خلاء انجام داد، بلکه نهادها، ساختار سلطه، حکومت و سیاست و فرایند برنامه‌ریزی شده‌ای لازم است تا انجام چنان نقدی میسر شود؛ یعنی جامعه باید دارای راه‌های ویژه‌ای باشد تا در آن، نقد جریان یابد. از این‌رو، هویت جمعی علم، ارتباط تنگاتنگی را بین نهاد علم و دیگر نهادهای اجتماعی اقتضا می‌کند. استقرار سنتها و نهادهایی با رسالت مشخص، از لوازم ضروری این ویژگی ساختاری علم (جمعی بودن) است. در این

1. value free.

میان، یکی از نهادهای اجتماعی موثر در ترویج سنت نقد علمی نهاد قدرت است. استقرار نهاد قدرت به استقرار نوع خاصی از علم منجر می‌شود و به طور نسبی علم، متکی به برخی از موقعیتهای اجتماعی و سیاسی است که بستر نقد را فراهم می‌سازد و هم چنین تغییر این اوضاع، ناچاراً علم دیگری را سبب می‌شود (پوپر، ۱۹۶۱، ص ۹۶). ذکر این نکته خالی از فایده نیست که ساختار علم پیشنهادی پوپر مبنی بر هویت جمعی علم، برخاسته از نهاد نقدی او، ما را به یاد مفاهیمی از قبیل «فرایند معناداری»، «رد زبان شخصی» و «تأثیر شکل زندگی» و نظایر آن در اندیشه ویتگنشتاین متأخر می‌اندازد که تشریح آن فرصت دیگری را می‌طلبد.

۷. کل‌گرایی

کل‌گرایی در علوم اجتماعی ویژگی‌ای است که براساس آن، گروه اجتماعی بیش از حاصل جمع جبری اعضا و روابط شخصی آنهاست. این ویژگی در علوم زیست‌شناسی؛ یعنی علمی که با موجودات زنده سروکار دارند، یافت می‌شود. در این نگاه، جزئی‌نگری در تحلیل مفاهیم جمعی قابل قبول نیست. در رویکرد کل‌گرایانه با پذیرش این که شخصیت افراد بر تاریخ و ساختار گروه و تطور و گذر جمعی تأثیر فراوانی دارد، این نکته هم مورد توجه جدی قرار می‌گیرد که گروه، دارای ساختار و تاریخ مخصوص به خود است و به شدت بر شخصیت تک‌تک اعضا و اعمال و رفتار آنها تأثیر می‌گذارد (پوپر، ۱۹۴۴، ص ۱۷). شباهت زیادی بین تبیین پدیده‌های اجتماعی که براساس این رویکرد انجام می‌گیرد و تبیینهای موجود در ساختهای آلی و نظریه‌های زیست‌شناختی موجود است، به طوری که ادعا می‌شود در این گونه تبیینها، پدیده‌های اجتماعی از راه تشبیه آنها با سازوارهای موجود زنده، تفسیر، تحلیل و تبیین می‌شود. هم چنین براساس برداشت کل‌گرایانه، توجه بسیاری به تاریخ سازوارهای گوناگون و چگونگی تأثیرپذیری آنها از تاریخشان می‌شود (همان، ۱۸). پوپر رسماً با این نوع نگاه به اجتماع مخالفت کرده و معتقد است که گروه، چیزی جز جمع جبری تمام اعضای آن نیست. بنابراین، وی مدعی فروکاستن یا تحویل گروه به اعضای آن است. یکی از ملازمات این نگاه، که پوپر بر آن پافشاری بسیار کرده است، تأکید بر اصلاح و تغییر اجتماعی از طریق مهندسی اجتماعی جزء به جزء است که این گونه عملکرد، دقیقاً در برابر مهندسی اجتماعی کل‌گرایانه قرار دارد (همان، ص ۸۷). بر این نکته باید افزود

که واحد تغییرات و اصلاحات در نظر پوپر، فرد است نه گروه، چرا که گروه چیزی جز تک‌تک افراد آن نیست (پوپر، ۱۹۶۲، ص ۴۲۶).

پوپر در اعتراض علنی دیگری بر کل‌گرایی مورد نظر تاریخ‌گرایان، اعلام می‌دارد: «عقیده شخصی من این است که راه کل‌گرایانه تفکر (خواه درباره اجتماع و خواه در مورد طبیعت) بسیار دور از آن است که نماینده طراز عالی یا متأخر توسعه اندیشه باشد. کل‌گرایی از خصوصیات مرحله پیش از دوران علم به شمار می‌آید.» پوپر سعی دارد با این بیان، ساختار نظریه کل‌گرایی را تضعیف کند.

۸. فهم شهودی

شناخت پدیده‌ها از طریق شهود و مشاهده درونی، از مشخصات روش‌شناسی ضد طبیعت‌گراست. از آنجا که به طور عموم در علوم اجتماعی به فهم و ادراک مقصود و معنای پدیده‌های اجتماعی توجه می‌شود و پدیده‌های اجتماعی با تأکید بر مشخصه کیفی‌شان مورد مطالعه قرار می‌گیرند، نقش مؤثر شهود و فهم شهودی در توصیف و تبیین پدیده‌های انسانی و اجتماعی آشکار می‌شود. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد که در علوم اجتماعی تنها باید به فهم شهودی حوادث و پدیده‌های اجتماعی مفرد و یگانه، قناعت کرد و به مطالعه پدیده‌های اجتماعی در وضعیت‌های خاص و یگانه پرداخت. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که علوم طبیعی با بهره‌گیری از مفاهیم کمی و هم‌چنین بر اساس تعمیم‌های استقرائی مبتنی بر یکنواختی‌های موجود در طبیعت، از فهم شهودی بی‌نیازند. این امر به عنوان یکی از تفاوت‌های علوم طبیعی و علوم اجتماعی معرفی شده و پوپر با آن مخالف کرده است. پوپر جهت نقد این دیدگاه، ابتدا سه نوع آموزه فهم شهودی را از هم متمایز می‌کند و به تعریف هر یک از آنها می‌پردازد:

الف) فهم هر پدیده اجتماعی بر حسب عوامل به وجود آورنده آن، زمانی محقق می‌گردد که اهداف و منافع عوامل به وجود آورنده پدیده‌های اجتماعی شناخته شود. در این نوع فهم شهودی، توافق بین اهداف و اعمال افراد، شرطی ضروری است و روش تحقیق علوم اجتماعی در این نوع از فهم شهودی به شکل بازسازی تخیلی فعالیت‌های عاقلانه یا غیر عاقلانه‌ای است که افراد جهت رسیدن به اهداف خویش انجام می‌دهند.

ب) در نوع دوم از فهم شهودی، علاوه بر ضرورت وجود شرط یاد شده در نوع اول

(توافق بین اهداف و اعمال افراد)، لازم است «اهمیت و معنی» پدیده اجتماعی مورد مطالعه و تأثیر آن در پدیده‌های پیرامونی دانسته شود؛ چرا که برای فهمیدن هر پدیده اجتماعی (مثل عمل سیاسی)، تأثیر این پدیده در سایر وقایع و پدیده‌ها و تأثیر سایر پدیده‌ها در پدیده مورد مطالعه تعیین‌کننده است. پس در این نوع از فهم شهودی، برای فهم هر پدیده اجتماعی، لازم است از تجزیه و تحلیل علتها و معلولهای عینی و واقعی، یعنی انگیزه‌ها و منافع و واکنشهایی که در برابر این پدیده صورت می‌گیرد، جلوتر برویم و نقش و جایگاه هر پدیده را در کل منظومه پدیده‌های اجتماعی مورد ارزیابی قرار دهیم. پدیده مورد مطالعه هر محقق، اهمیت و معنی خود را از تأثیری که بر کل وضعیت اجتماعی دارد و هم چنین از تأثیری که پدیده‌های پیرامونی بر آن دارند، اخذ می‌کند، لذا فهم هر جزء از معنی و مفهوم پدیده اجتماعی، متأثر از فهم کل وضعیت پدیده‌های پیرامون آن است.

ج) در نوع سوم از فهم شهودی برای فهم معنی و اهمیت هر پدیده اجتماعی، چیزی بیش از تجزیه و تحلیل فرایند پیدایش حادثه و پدیده‌ی اجتماعی و آثار مترتب بر آن ضرورت دارد. در این نوع از فهم شهودی، لازم است انگیزه و تمایلات افراد به وجود آورنده آن پدیده و هم چنین جریانهای تاریخی (مثل نمو یا انحطاط بعضی از سنتها یا قدرتها) که در پدیده مورد تحقیق مؤثر بوده‌اند، نیز مورد تحلیل قرار گیرد. پس روش فهم شهودی در این نوع، باید به گونه‌ای باشد که معنی و مفهوم بعضی از پدیده‌های مشابه در دوره‌های پیشین را مورد مطالعه قرار دهد، تا از این راه به پیش‌بینی درباره پیشرفت‌های تازه و پدیده‌های آینده دست یابد. البته در اینجا باید اختلاف بین دوره‌ها و تأثیر این اختلافها را بر فهم نادرست پدیده مورد مطالعه در نظر داشت.

همان طور که پیداست، در این نوع از فهم شهودی از شیوه‌ای مشابه شیوه استدلال تمثیلی (البته با تسامح فراوان) از دوره‌ای به دوره دیگر استفاده می‌شود. البته این واقعیت که هیچ پدیده‌ای متعلق به یک دوره، در دوره‌ای دیگر تکرار نمی‌شود، مانع از آن نیست که در دوره‌هایی که فاصله زمانی زیادی از هم دارند، تمایلات مشابهی غلبه یابد و در نتیجه پدیده‌های مشابهی نیز رخ دهد.

روشن است که نوع سوم از فهم شهودی، از توضیح صرف پدیده‌های اجتماعی بر اساس بیان علل به وجود آورنده آنها فراتر می‌رود و تعیین نقش آن پدیده را در ساختمان پیچیده پدیده‌های اجتماعی مد نظر قرار می‌دهد. به تعبیر دیگر، می‌توان گفت که گونه سوم از روش

فهم شهودی می‌خواهد به فهم شباهت بین یک ساختار و یک گروه تکیه کند و به همین دلیل، به دنبال اندیشه‌هایی همچون روح حاکم بر یک عصر می‌گردد، روحی که مسلط بر همه تمایلات و جریان‌های تاریخی آن عصر بوده و نقش مهمی در تعیین معنی پدیده‌ها ایفا می‌کند (پوپر، ۱۹۴۴، ص ۲۲).

از نکات قابل ذکر در مورد ادراک شهودی (حضور) و حتی ادراک اکتسابی (حصولی) نزد پوپر، این است که ما در آنها فقط به فهم جنبه‌های مجرد پدیده‌ها نائل می‌شویم و هرگز «ساختمان واقعی و عینی خود حقیقت اجتماعی» را دریافت نمی‌کنیم.

اما پوپر در مقام داوری و اظهار نظر شخصی، بر آن است که فهم شهودی تنها شامل علوم اجتماعی نمی‌شود و علوم طبیعی نیز در سطح و مرتبه‌ای دیگر، از فهم شهودی بهره می‌گیرند؛ به عبارت دیگر، هر چند عالمان علوم طبیعی هنگامی که فرضیه‌های خود را درباره طبیعت، «طرح‌ریزی» و مدل‌سازی می‌کنند از مشاهده شهودی و مستقیم مدد نمی‌گیرند، اما بیشتر این عالمان نوعی از تخیل و فهم عاطفی یا شهودی را مورد استفاده قرار می‌دهند که این نوع از تخیل و فهم عاطفی ممکن است به آسانی این احساس را در عالمان ایجاد کند که گویی به درون اتم‌ها یا درون طبیعت راه یافته‌اند و حتی با هوسها و پیش‌داوری‌ها آشنایی دارند (همان، ص ۱۳۸-۱۳۷).

لازم به توضیح است که معرفت شهودی ذکر شده، تجربه شخصی و واقعی دانشمند است، اما علم نظام‌مند، فقط آن فرضیه‌ها و نظریه‌هایی را دربر می‌گیرد و به عنوان «علم» قلمداد می‌کند که هر چند ممکن است در ابتدا از علم شهودی و الهام دانشمند ناشی شده باشد، اما این ویژگی و شرط ضروری را واجد است که نتایج پربار عملی و تجربی دارد؛ نتایجی که می‌توان آنها را به صورت قاطعی محک زد و آزمود (همان، ص ۱۶۶).

۹. روشهای کمی

غالباً گفته می‌شود که در علوم طبیعی پدیده‌های مورد مطالعه به صورت دقیق با استفاده از ریاضیات و از طریق روشهای کمی، تفسیر و توضیح داده می‌شود. از طرفی در علوم اجتماعی، حوادث اجتماعی را بیشتر با کمک روشها و تحلیل‌های کیفی از راه تجزیه و تحلیل جریان‌ها و نیروهای اجتماعی و تعامل آنها باهم، توصیف و تبیین می‌کنند. در این راستا، پوپر بر این عقیده است که علوم اجتماعی چیزی را نشان نمی‌دهد که بتوان آن را با قوانین

علیتی علوم طبیعی که از طریق ریاضیات صورت‌بندی شده است مقایسه کرد (همان، ص ۲۴). از دیدگاه پوپر اگر حتی در تبیین علیتی پدیده‌های اجتماعی موفق شویم، از تبیین کمی آنها ناتوانیم و چون هیچ راهی برای تبیین کمی این عوامل یافت نمی‌شود، ناگزیر صورت‌بندی قوانین کمی برای پدیده‌های اجتماعی ممکن نیست. به نظر پوپر خصوصیت قوانین علیتی علوم اجتماعی (در صورت کشف)، با قوانین علوم طبیعی اختلاف فراوان دارد و به جای اینکه کمی باشد، بیشتر کیفی و توصیفی خواهد بود و حتی در صورت کمیت‌پذیری، این کمیت، بسیار اجمالی و غیر دقیق خواهد بود (همان). پوپر پس از اینکه به تفاوت یاد شده بین علوم اجتماعی و علوم طبیعی اذعان می‌نماید و آن را از دشواریهای تبیین پدیده‌های اجتماعی معرفی می‌کند، اشاره می‌دارد که این تفاوت نیز از جنس تفاوت در درجه است، نه تفاوت در نوع (همان، ص ۱۹۶). به نظر وی، حتی در علم اقتصاد که در بین علوم اجتماعی بیشترین بهره را از اندازه‌گیری دارد، به علت تغییر کردن سریع متغیرها، روشهای کمی از دقت اندکی برخوردارند. در علوم اجتماعی سرعت تغییر متغیرها، آشکارا از معنی‌داری، تفسیرپذیری، محک‌پذیری و قدرت اندازه‌گیری پدیده‌ها می‌کاهد.

۱۰. ذات‌گرایی در برابر اسم‌گرایی

پوپر معتقد است که علوم طبیعی بر پایه اصالت تسمیه روش شناختی استوار است؛ در حالی که علوم اجتماعی بر مبنای اصالت ماهیت، یا به اصطلاح خود او اصالت واقع^۱، بنا می‌شود. از آنجا که پدیده‌های علوم اجتماعی خصوصیتی کیفی دارند، ارتباط نزدیک این پدیده‌ها با کلیات و ذات صاحب ماهیت آشکار و منطقی به نظر می‌رسد (پوپر، ۱۹۴۴، ص ۲۸). از سوی دیگر، اعتقاد به عدم کاربرد روشهای کمی با تأکید بر فهم شهودی در پدیده‌های اجتماعی نیز ارتباط نزدیکی با تلقی ذات‌گرایی نشان می‌دهد. توضیح اینکه، در هر علمی برخی الفاظ کلی نظیر «سرعت»، «سفیدی» و «دولت» و برخی الفاظ جزئی مثل «جنگ جهانی اول» و «شهر تهران» وجود دارد، که نوع دوم الفاظ خاص است و بر یک شیء جزئی

۱. Realism به این مفهوم که «کلیات» وجود واقعی دارد در برابر اصالت تسمیه که پیروان آن معتقدند مفهوم کلی، نام یا لفظی بیش نیست و معاوضه بر این موضوع در فلسفه قرون وسطی رواج داشت.

۲. جا دارد در اینجا سهو یکی از فضیلت‌های علم اقتصاد را که به اشتباه، پوپر را در هر دو علم طبیعی و اجتماعی، پیرو اصالت تسمیه می‌خواند (در کتاب مقدمه‌ای بر معرفت‌شناسی علم اقتصاد، ص ۲۴۶، ناشر: مؤسسه عالی پژوهش و برنامه‌ریزی در توسعه، سال انتشار ۱۳۷۶) یادآور شویم و دقت بیشتر را به خوانندگان واگذاریم.

و خاص دلالت می‌کند. ولی در خصوص مصادیق الفاظ نوع اول، اختلاف نظر فراوانی وجود دارد. این اختلاف و نزاع در قرون وسطی بسیار شایع و معمول بود. گروهی می‌گفتند مفاهیم کلی، صرفاً بر «الفاظ» دلالت می‌کنند، نه بر مابازاء کلی نظیر «مُثل» (به تعبیر افلاطونی) یا مجموعه. این دسته از فلاسفه، اسم‌گرا^۱ نامیده می‌شوند. لذا اصالت تسمیه روش شناختی، رویکردی بود که به عوض اینکه هدفش پی بردن به حقایق اشیاء باشد و بخواهد ماهیت راستین طبیعت و اشیاء را بفهمد، در مقام آن بود که هدف علم را توصیف رفتار اشیاء و تبیین صرف رویدادها و تجربه‌های ما از پدیده‌ها بیان کند (پوپر، ۱۳۶۹، ص ۹۰). در مقابل این دسته، گروه دیگری به نام ذات‌گرایان یا قائلان به اصالت ماهیت قرار دارند که ادعا می‌کنند، لفظ کلی بر شیء حقیقی (نه بر الفاظ صرف) دلالت می‌کند و نظریه‌ها می‌توانند مبتنی بر کلیاتی باشند که خبر از ماهیت و ذات اشیاء خارج می‌دهند. از جمله طرفداران اصلی ذات‌گرایی متقدم افلاطون و ارسطو و از میان متأخران ادموند هوسرل را می‌توان نام برد.

پس به اعتقاد ذات‌گرایان، الفاظ کلی نماینده اشیای کلی هستند؛ درست همان‌گونه که الفاظ جزئی نماینده اشیای جزئی و شخصی هستند. بنابراین، در رویکرد ذات‌گرایی ما چیزی را سیاه می‌نامیم که در خاصیت ذاتی سیاهی با دیگر چیزهای سیاه شریک باشد. البته ذات‌گرایان نوعی تأکید و اصرار نیز در اهمیت وجود مفاهیم کلی در علوم مختلف دارند که از نگرش هستی‌شناسانه آنها حکایت می‌کند. بر این اساس، ذات‌گرایان اشیاء جزئی و خاص را صاحب سیمایی غیراصیل و عرضی از عالم می‌دانند که سودی به شناخت و معرفت عالمان نمی‌رسانند. پوپر برای نزدیکی بیشتر به ذهن، از علم اقتصاد مثالی را بازسازی می‌کند که جای دقت و تأمل دارد. در عرف اقتصاد چنین است که اقتصاددانان به شکل خصوصی «پول» توجه نمی‌کنند، بلکه جوهر و ذات کلی و اعتبار اجتماعی آن برایشان مهم است. حال در این مثال شیء جزئی پول، موضوعی جزئی و سیمای غیراصیل از هستی پول است و اعتبار و مفهوم کلی پول، امری اصیل قلمداد شده است. البته پوپر در اینجا تذکر می‌دهد که باور او به کلیات، ناظر به رویکرد ذات‌گرایی روش‌شناسی در خصوص کلیات یاد شده است، نه رویکرد مابعدالطبیعی و ذات‌گرایی هستی‌شناسی صرف. پوپر، ارسطو را مؤسس ذات‌گرایی روش‌شناسی معرفی می‌کند. در این تلقی، ذات‌گرایان بر آن هستند که سؤالات علمی را با عباراتی از این قبیل بیان کنند: «ماده چیست؟»، «عدالت چیست؟».

1. nominalist.

به زعم این عده، یافتن پاسخ برای این پرسشها (یعنی معنای ذاتی این عبارات و ماهیت حقیقی جواهر مربوط) وظیفه اصلی محقق ذات‌گراست. از همین رو، در تلقی پوپر اسم‌گرایان روش شناختی، سؤالات خود را به این صورت بیان می‌کنند: «رفتار این قطعه از ماده چگونه است؟»، «این قطعه از ماده چگونه در حضور اجسام دیگر حرکت می‌کند؟» و... پس اسم‌گرایان روش شناختی به دنبال توصیف طرز رفتار اشیاء و کاربرد آنها هستند و از آنجا که در به کار بردن اسامی و الفاظ کلی توسط پیروان اصالت ماهیت روش شناسی، صرفاً به وجه روشی این ماهیت‌گرایی التفات می‌شود و می‌توان آنها را به صورت آزاد به کار برد. با این رویکرد، ذات‌گرایان روش شناختی از تکلیف تعریف کردن مجرد الفاظ رهایی می‌یابند و از فراموش کردن معانی اصلی آنها ترسی نخواهند داشت و هم چنین نسبت به وضع معانی جدید نیز با مانعی روبه رو نخواهند بود (پوپر، ۱۹۴۴، ص ۱۴۳) آشکار است که اسم‌گرایان روش شناختی در علوم طبیعی رایج، توفیق زیادی یافتند؛ مثلاً در فیزیک، بحث از جوهر نور نمی‌شود و به جای آن رفتار نور مورد تحقیق و پژوهش است. پوپر بیان می‌دارد که به نظر او «در عین اینکه روشهای علوم طبیعی ذاتاً رویکردی اسم‌گرا دارد، علوم طبیعی باید ذات‌گرایی روش شناختی را به کار گیرند» و این آشکارا جهت‌گیری به سمت ضد طبیعت‌گرایی در علوم اجتماعی از طرف پوپر است. پس وظیفه علوم اجتماعی فهمیدن و بیان کردن اموری همچون ماهیت دولت و مفهوم عمل اقتصادی و نظایر آن است و در این راستا، هر حقیقت اجتماعی مستلزم مفروض داشتن تعاریفی قراردادی برای توصیف آن است؛ برخلاف علوم طبیعی که استعمال آزاد الفاظ کلی بی‌اشکال است. از این رو، وظیفه علوم اجتماعی در رویکرد ذات‌گرایی روش شناختی این است که این امور را به صورت آشکار و مناسب توصیف کند؛ بدین معنی که آنچه ذاتی و جوهری است و تأثیر تام در مفهوم هر یک از حقایق اجتماعی دارد را از آنچه عرضی است متمایز سازد و چنین امری مستلزم شناخت ذات حقایق اجتماعی است و لذا نظریات جامعه‌شناختی در ابتدا مأمور پاسخگویی به سؤالاتی از قبیل تعریف «دولت» و «پول» و نظایر آن هستند.

چیزی که به ذات‌گرایی در علوم اجتماعی مقبولیت می‌بخشد، سرعت تغییر در مفاهیم و پدیده‌های اجتماعی است؛ چرا که در علوم اجتماعی اصولاً تغییرات در پرتو پذیرش ذات و جوهر تغییرناپذیر پذیرفته می‌شود. پس روش کار ما و رویکرد روشی ما ذات‌گرایی روش شناسی است و به همین جهت شبهه وضع اصطلاحات اسمی‌گرایانه (نظیر تورم، رکود

و نظایر آن) در آغاز کار مشکلی را ایجاد نمی‌کند؛ چرا که بعد از تغییر مفاهیم یاد شده در طول زمان و در پی تحولات اجتماعی دیگر، تأثیر رویکرد ذات‌گرایانه آنها آشکار می‌شود و اقتصاددانها به دنبال میزان تغییر این مفاهیم نسبت به مفاهیم سابق هستند. بر این اساس، تحقیق در طبیعت ذاتی این مفاهیم ضروری است و به همین جهت هوسرل بیان می‌کند «تا آنجا که به ذات و جوهر شیء مربوط است، این امر ممکن است در هر مکان دیگر و به صورت دیگری نمایان شود و در عین اینکه واقعاً تغییر ناکرده باقی مانده است تغییر کند یا تغییر آن از راهی صورت گیرد که در حال حاضر از آن راه تغییر کرده است» (همان، ص ۱۴۷). این ثبات و تغییر دائماً در مفاهیم اجتماعی در حال تنازع و هم‌پوشانی است، لذا روش‌شناسی ذات‌گرایانه می‌تواند از عوامل مهم پذیرش حرکت و تحول در مفاهیم اجتماعی باشد و از همین رو، علم و معرفت مسبوق به فرض چیزی است که تغییر نپذیرد، بلکه مشابه با خود باقی بماند و این امر همان ذات و جوهر شیء است. پس تاریخ، یعنی توصیف تغییرات، و ذات یعنی آنچه در ضمن تغییرات ثابت باقی می‌ماند و این همان همبستگی دو مفهوم متضاد است که عدم حضور آن برای هراکلیتوس موجب آن می‌شود که از توصیف عقلی و استدلالی شیء متغیر عاجز بماند و دچار بیماری شود.

پس از طرفی ذات را می‌توان به عنوان حاصل جمع همه امکانات جداناشدنی شیء تفسیر کرد و این امر وابستگی ذات به تاریخ را در کل مفاهیم اجتماعی آشکار می‌سازد و از طرف دیگر تغییرات را می‌توان تحقق یا فعلیت یافتن امکانات نهانی ذات آن شیء قلمداد کرد. بر این اساس، شیء (ذات تغییرناپذیر واقعیت) تنها از طرف تغییرات شناخته می‌شود؛ مثلاً ذات و جوهر هر انسان را تنها از راه باز شدن آن در طومار زندگی‌نامه او می‌توان شناخت و در علوم اجتماعی نیز ذات یا خصوصیات هر گروه اجتماعی تنها از راه تاریخ آن آشکار می‌شود؛ هر چند ویژگی تاریخی بودن شناخت، ضرورت‌هایی را تحمیل می‌سازد، اما ما ناچار از پذیرفتن آن هستیم و این خود نیرومندترین تأیید برای ذات‌گرایی در مفاهیم اجتماعی است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این مقاله برخی از ویژگی‌های ساختاری و محتوایی علوم طبیعی و اجتماعی از دیدگاه پوپر بازسازی و با هم مقایسه شد. وی عمدتاً تفاوت بین ویژگی‌های علوم طبیعی و علوم

اجتماعی را تفاوت در درجه و نه تفاوت در نوع و ماهیت می‌داند. بر این اساس پوپر به وحدت روش در علوم طبیعی و علوم اجتماعی معتقد است و از همین جهت وی پیرو پوزیتیویست‌ها قلمداد شده و لذا نقدهای پوزیتیویست‌ها نیز بر او وارد می‌شود. از سوی دیگر باید در نظر داشت که او با تلقی پوزیتیویست‌ها از «روش علمی» و حتی روش‌شناسی آنها مخالف است. پوپر اگرچه در علوم طبیعی به اسم‌گرایی معتقد است، در علوم اجتماعی به رویکرد دیگری یعنی «ذات‌گرایی روش‌شناسی» اعتراف می‌کند.

فهرست منابع و مآخذ

۱. غنی‌زاد، مقدمه‌ای بر معرفت‌شناسی علم اقتصاد، تهران، مؤسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه، ۱۳۷۶.
۲. پوپر، کارل؛ جامعه باز و دشمنانش، عزت‌الله فولادوند، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۷، (با استفاده از آخرین چاپ تجدیدنظر شده متن انگلیسی این ترجمه، ۱۹۷۷ م. لندن).
۳. —، —؛ جستجوی ناتمام، ایرج علی‌آبادی، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹، (با استفاده از ویرایش متن اصلی سال ۱۹۷۶ م.).
۴. —، —؛ منطق علوم اجتماعی، آرش نراقی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۶.
۵. مکی، برایان؛ پوپر؛ منوچهر بزرگمهر، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۹.
6. K.R.Popper, *the poverty of historicism*, routledge and kegan pavl, London, 1944.